



طنین اذان بی مثال پدر جان در خانه



فاطمه کریمی، نوه ۲۲ ساله مرحوم حاج احمد کریمی، از خاطره‌های یاد می‌کند که دیگر جایگزینی برایش نخواهد بود: «پدر جان عادت داشت اذان بگوید. هر صبح بسا صدای اذان او از خواب بلند می‌شدیم. پدر جان، خانواده ما، عمو جان و یکی از عمه‌هایم در یک ساختمان زندگی می‌کنیم. هیچ‌گاه یاد نمی‌آید اذان پدر بزرگ فراموش شود، به‌خصوص در ماه رمضان این اذان گفتن برایم جور دیگری بود. عادت کرده بودم تا صدای اذان پدر بزرگ را نشنوم، روزها م‌آغاز نمی‌شد. خاطرات مسجد رفتن با پدر بزرگ برای هیچ‌کدام از نوه‌ها فراموش نخواهد شد. با همه کار و مشغله حتماً دست در دست نوه‌ها به مسجد می‌رفت. موقع برگشت هم کلی خوراکی و تنقلات می‌خرید. برای با ایشان مسجد رفتن مسابقه بود. با همه علاقه‌ای که به ایشان داشتم همیشه شرم و حیای خاصی را در ارتباط با ایشان رعایت می‌کردم و احترام ویژه‌ای برای ایشان قائل بودم. ولی یک‌بار دیگر نتوانستم تحمل کنم و دلم می‌خواست ایشان را در آغوش بگیرم و ابراز محبت کنم. دل به دریا زدم و گفتم: «پدر جان، می‌توانم شما را ببوسم! ایشان هم بی‌درنگ مرا در آغوش گرفت و بوسید.»



هیچ چیز برایش کوچک نبود

مرحوم حاج احمد کریمی بسیار به نوه‌هاش علاقه‌مند بود. حسین کریمی، نوه ۱۸ ساله ایشان، می‌گوید: «احساس می‌کنم کوهی بزرگ و پشتوانه‌ای مهربان را از دست

داده‌ام. بیشترین راهنمایی زندگی‌ام را از پدر جان گرفتم. راستش باتمام علاقه‌ای که به درس خواندن داشت و به آن تأکید می‌کرد، وقتی با او درباره شروع کار تجاری صحبت کردم و گفتم می‌خواهم به جای درس خواندن کار کنم، راهنمایی‌ام کرد؛ نه یک راهنمایی ساده، بلکه تمام زوایای کار را برایم شرح داد. باینکه همیشه سرش شلوغ بود و برای لحظه‌به‌لحظه زندگی‌اش برنامه‌ریزی داشت، برای من، به‌عنوان نوه، وقت می‌گذاشت. نشست‌های کاری داشتیم و جوایبی همه‌چیز بود. یکی از ویژگی‌های خاص و بزرگش که برایم به یادگار خواهد ماند این است که هیچ‌چیز و هیچ‌کاری را کوچک نمی‌شمرد. همه کارها برایش بااهمیت بود. یک‌بار در محل کارش بودم که مهمان برایش آمد؛ پیرمردی بود که می‌خواست کاری را شروع کند. به همان اندازه که برای یک جوان باهدف توسعه کارش وقت می‌گذاشت، برای آن پیرمرد هم وقت صرف کرد و راهنمایی‌اش کرد؛ به این بهانه که پیر است و دیگر دیر شده است او را ناامید نکرد.»

صدایش بلند نمی‌شد

خیلی اهل مدارا بودند. در مشکلات خیلی اهل بردباری و نادیده گرفتن بودند، این نکته خیلی مهمی بود. شاید یک گوشه‌ای از منزل چند تا از بچه‌ها یا بزرگ‌ترها باهم اختلاف داشتند، ولی ایشان خیلی آرام گوشه‌ای نشستند و بودند و ورود نمی‌کردند؛ انگار که نمی‌شنیدند. تعامل‌شان با بچه‌های کوچک و صغیر پذیر بود. اصلاً نمی‌شد باور کرد که با آن جایگاهی که در خارج از خانه داشتند و آن صلابت و اقتدار، اینگونه بنشینند پای حرف‌های نوه‌های کوچک خانواده و آنها هم از سر و کول ایشان بالا بروند. برای همین حرفشان خریدار داشت و همه حرمتش را نگاه می‌داشتند.»

کسی از اهل خانه صدای بلند او را نشنیده است. هیچ اتفاقی باعث نمی‌شد تا صبر و آرامش ایشان تنزل پیدا کند. مهدی کریمی می‌گوید: «به‌نظر من رفتار پدر در خانواده خاص بود. به‌خوبی می‌دانست با هر کس چگونه برخورد کند. با نسل جدید همراه بود. این نوع رفتارشان در عمل سیاسی و حتی تعاملات اقتصادی ایشان هم صدق می‌کرد. تعادل در زندگی پدر حرف اول را می‌زد. جالب است بدانید که ما در عمر خودمان صدای بلند ایشان را نشنیدیم، یعنی خدای نکرده کج خلقی، صدای بلند و... از او سراغ ندارم.»

روایت از سبک زندگی او در خانه می‌گویند مهربانی‌های پدر



زندگی‌اش حول محور نماز جماعت برنامه‌ریزی می‌شد

مهدی کریمی، پسر ارشد مرحوم حاج احمد کریمی، همه فعالیت‌های پدر را حول محور نماز جماعت می‌داند: «همه برنامه‌ریزی زندگی‌شان بر مبنای نماز جماعت بود. به یاد ندارم روزی نماز جماعت ایشان فراموش شده باشد. همیشه نخستین کسی که در جمع خانوادگی به نماز می‌ایستاد ایشان بود. الگو بود؛ الگوی مجسم و صبور که باور داشت تنها با عمل تربیت موفق اتفاق می‌افتد. ایشان در بحث‌های مذهبی هیچ وقت مستقیم وارد نمی‌شدند. موقع نماز اذان می‌گفتند. این اذان گفتن هم به این دلیل بود که به اهل خانه بفهماند وقت نماز است. هیچ وقت مستقیم نمی‌گفتند بلند شوید، وقت نماز است. ما را هم از تذکر مکرر به فرزندان درباره نماز منع می‌کردند. در خانه‌مان نماز جماعت می‌خواندند؛ به نماز می‌ایستادند و ما هم دنبال ایشان. در همه رفتارهایشان به این موضوع قائل بودند که نباید مستقیم وارد شوید. روحیه حمایتگر داشتند. خیلی بزرگوارانه برخورد می‌کردند. حتی در بحث سیاسی هم جدل نمی‌کردند و در بازار هم به همین صورت بودند. هیچ کس از دست حاج آقا ناراحت نمی‌شد، یعنی در بحث سیاسی و حتی اعتقادی، چیزی به‌عنوان تحمیل برایشان معنا نداشت. اما شخصیت‌شان جویری بود که کسی مخالف‌شان رفتار نمی‌کرد؛ اطرافیان دنباله‌رو بودند.»

آنچه درباره مرحوم حاج احمد کریمی اصفهانی بسیار مورد توجه است اهمیت است که او برای خانواده و کانون گرم آن قائل بود؛ با همه مشغله‌ها و دغدغه‌های روزانه بر نامه‌های خانوادگی و توجه به اهل خانه کمرنگ نمی‌شد. نکته‌ای که فرزندان او در گفت‌وگویشان بارها بر آن تأکید کردند این بود که پدر در هر لحظه‌ای که لازم داشتند برایشان وقت می‌گذاشت و گوش شنوای حرف‌های آنها بود.

علاقه پدر به عید غدیر و صف ناشدنی بود

«پدر علاقه خاصی به عید غدیر داشتند.» محمد کریمی، پسر دوم مرحوم حاج احمد کریمی، با این جمله از پدر می‌گوید: «برنامه‌های مذهبی زیادی در خانه داشتیم. هر سال محرم برنامه عزاداری در خانه برپا بود. مردم و همسایه‌ها مهمان ما بودند. اما مراسم عید غدیر خانه ما طور دیگری معروف بود. پدر علاقه بسیار زیادی به این مراسم داشتند. باینکه سید هم نبودند، ولی حرف حضرت علی (ع) که به میان می‌آمد حالشان عوض می‌شد. تأکید فراوان داشتند تا نهج البلاغه را حفظ کنیم. خودشان دعای ولایت امیرالمؤمنین (ع) را هر سال می‌خواندند. زمزمه‌های ایشان چنان دلنشین بود که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. همه اعضای خانواده و دوستان و اقوام در این مراسم شرکت می‌کردند. در روزهای نخست فوت‌شان همه به هم نگاه می‌کردند و می‌گفتند: بعد از ایشان جشن عید غدیر چه می‌شود؟ دعای ولایت را چه کسی خواهد خواند؟ این به این دلیل بود که ایشان تأکید بسیاری بر برپایی عید غدیر داشتند.» محمد کریمی از توجه ایشان به نهج البلاغه می‌گوید: «خودشان بسیار نهج البلاغه را می‌خواندند. قبل از عید غدیر به تک‌تک نوه‌ها زنگ می‌زدند و بخش‌هایی از نهج البلاغه را مشخص می‌کردند تا حفظ کنند. آنها هم باعلاقه این کار را می‌کردند. در جشن عید خطبه را می‌خواندند و جایزه می‌گرفتند. رفتارشان طوری بود که بچه‌ها باعلاقه فعالیت‌های مذهبی را انجام می‌دادند.»

دختر حاج احمد کریمی:

حتی در بیمارستان هم حواسش به مردم بود

حرف‌هایش بغض دارد. برای او تنها یک پدر نبود؛ کوهی از شکوه و صبر بود. فاطمه کریمی، دختر مرحوم حاج احمد کریمی، به‌راحتی نمی‌تواند فراق پدر را باور کند: «کسی را از دست دادم که هیچ جایگزینی برایش نیست. مردی آرام و صبور بود، درد و غم در او نمی‌دیدیم. بعد از رفتنش هر کس را که دیدم از خیر و برکت پدر گفتم. شوخ طبع بود. همین اواخر هرگاه به عیادتش در بیمارستان می‌رفتم می‌خندید. یک‌بار فیلمی از بیمارستان برایمان فرستاد تا از احوالش برآیم بگوید. حرف‌هایش را شروع نکرد ما را به حمایت از ولایت فقیه توصیه کرد؛ چیزی که خودش بسیار به آن ایمان داشت. بعد از آن به حجاب تأکید داشت. می‌گفت دوست ندارم کسی در نسل من بی‌حجاب باشد. براین نکته تأکید داشت و برایش هم تلاش می‌کرد. بارفتار و کردارش دختران را به رعایت حجاب تشویق می‌کرد. مریضی که شد برآیم باور پذیر نبود. از وقتی که یاد می‌آید پدر اهل ورزش صبحگاهی بود. هر روز نیم ساعت حتماً ورزش می‌کرد. هیچ وقت هم فراموش نمی‌کرد. در غذا خوردن و سبک زندگی به رعایت اعتدال تأکید داشت. متأسفانه بیماری او ما را غافلگیر کرد. ایشان اصلاً سابقه بیماری نداشت. به‌گفته پزشک‌شان، سرطان ایشان از نوع بسیار نادری بود که بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای کل بدن را درگیر کرد و ظرف مدت کوتاهی از میان ما رفت. روزی برای عیادت رفته بودم. قرار بود از استخوانشان آزمایش بگیرند. وارد اتاق که شدم دیدم قفسه سینه‌شان سوراخ است و از آن خون می‌آید. چهره‌شان زرد شده بود، ولی



دختر حاج احمد کریمی (فقر دوم از سمت راست)

باز می‌خندید. گفتم پدر جان، باین حال هم می‌خندید؟ گفت: چه کنم؟ به‌جز صبر هم کاری می‌توان کرد؟ پرستار می‌گفت: گرفتن این آزمایش بسیار دردناک است. ایشان حین انجام آزمایش فقط قرآن می‌خواند. هر روز در بستر بیماری پیگیر اوضاع غره بود. در همان تخت بیمارستان هم به امور مردم می‌پرداخت. پدر ناباورانه همه را ترک کرد.»